

شهید دکتر مصطفی چمران،



این مرد عمل و نه مرد سخن، این نمونه کامل هجرت، جهاد و شهادت، این شاگرد مکتب علی(ع)، این مالک اشتر جنوب لبنان و حمزه کربلای خوزستان سخت و دشوار است. چرا که حتی نمی توان یکی از ابعاد وجودی او را آنگونه که هست، توصیف کرد و نبایست انتظار داشت که بتوانیم تصویر کاملی در این مختصر از او ترسیم نمایم، که مردان و رهروان راه علی(ع) و حسین(ع) را با این کلمات مادی و معیارهای خاکی نمی شود توصیف نمود و سنجید.

این مروری است گذرا و سریع، بر حیات کوتاه اما پرحادثه و سراسر تلاش، ایثار، عشق و فداکاری شهید دکتر مصطفی چمران. تولد:

دکتر مصطفی چمران در سال ۱۳۱۱ در تهران، خیابان پانزده خرداد، بازار آهنگرها، سرپولک متولد شد. تحصیلات:

وی تحصیلات خود را در مدرسه انتصاریه، نزدیک پامنار، آغاز کرد و در دارالفنون و البرز دوران متوسطه را گذراند؛ در دانشکده فنی دانشگاه تهران ادامه تحصیل داد و در سال ۱۳۳۶ در رشته الکترومکانیک فارغ التحصیل شد و یک سال به تدریس در دانشکده فنی پرداخت.

وی در همه دوران تحصیل شاگرد اول بود. در سال ۱۳۳۷ با استفاده از بورس تحصیلی شاگردان ممتاز به امریکا اعزام شد و پس از تحقیقات علمی در جمع معروف ترین دانشمندان جهان در دانشگاه کالیفرنیا و معتبرترین دانشگاه امریکا - برکلی - با ممتازترین درجه علمی موفق به اخذ دکترای الکترونیک و فیزیک پلاسما گردید.

فعالیت های اجتماعی:

از ۱۵ سالگی در درس تفسیر قرآن مرحوم آیت الله طالقانی، در مسجد هدایت، و درس فلسفه و منطق استاد شهید مرتضی مطهری و بعضی از اساتید دیگر شرکت می کرد و از اولین اعضاء انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران بود. در مبارزات

سیاسی دوران دکتر مصدق از مجلس چهاردهم تا ملی شدن صنعت نفت شرکت داشت و از عناصر پرتلاش در پاسداری از نهضت ملی ایران در کشمکش‌های مرگ و حیات این دوره بود. بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد و سقوط حکومت دکتر مصدق، به نهضت مقاومت ملی ایران پیوست و سخت‌ترین مبارزه‌ها و مسئولیت‌های او علیه استبداد و استعمار شروع شد و تا زمان مهاجرت از ایران، بدون خستگی و با همه قدرت خود، علیه نظام طاغوتی شاه جنگید و خطرناک‌ترین مأموریت‌ها را در سخت‌ترین شرایط با پیروزی به انجام رسانید.

در امریکا، با همکاری بعضی از دوستانش، برای اولین بار انجمن اسلامی دانشجویان امریکا را پایه‌ریزی کرد و از مؤسسين انجمن دانشجویان ایرانی در کالیفرنیا و از فعالین انجمن دانشجویان ایرانی در امریکا به شمار می‌رفت که به دلیل این فعالیت‌ها، بورس تحصیلی شاگرد ممتازی وی از سوی رژیم شاه قطع می‌شود. پس از قیام خونین ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و سرکوب ظاهری مبارزات مردم مسلمان به رهبری امام خمینی(ره) دست به اقدامی جسورانه و سرنوشت‌ساز می‌زند و همه پل‌ها را پشت‌سر خود خراب می‌کند و به همراه بعضی از دوستان مؤمن و هم‌فکر، رهسپار مصر می‌شود و مدت دو سال، در زمان عبدالناصر، سخت‌ترین دوره‌های چریکی و جنگ‌های پارتیزانی را می‌آموزد و به عنوان بهترین شاگرد این دوره شناخته می‌شود و فوراً مسئولیت تعلیم چریکی مبارزان ایرانی به عهده او گذارده می‌شود.

به علت برخورداری از بینش عمیق مذهبی، از ملی‌گرایی و رای اسلام‌گریزان بود و وقتی در مصر مشاهده کرد که جریان ناسیونالیسم عربی باعث تفرقه مسلمان می‌شود، به جمال عبدالناصر اعتراض کرد و ناصر ضمن پذیرش این اعتراض گفت که جریان ناسیونالیسم عربی آنقدر قوی است که نمی‌توان به راحتی با آن مقابله کرد و با تأسف تأکید می‌کند که مات هنوز نمی‌دانیم که بیشتر این تحریکات از ناحیه دشمن و برای ایجاد تفرقه در بین مسلمانان است. به دنبال آن، به چمران و یارانش اجازه می‌دهد که در مصر نظرات خود را بیان کنند.

در لبنان:

بعد از وفات عبدالناصر، ایجاد پایگاه چریکی مستقل، برای تعلیم مبارزان ایرانی، ضرورت پیدا می‌کند و لذا دکتر چمران رهسپار لبنان می‌شود تا چنین پایگاهی را تأسیس کند.

او به کمک امام موسی‌صدر، رهبر شیعیان لبنان، حرکت محرومین و سپس جناح نظامی آن، سازمان «امل» را براساس اصول و مبانی اسلامی پی‌ریزی نموده که در میان توطئه‌ها و دشمنی‌های چپ و راست، با تکیه بر ایمان به خدا و با اسلحه شهادت، خط

راستین اسلام انقلابی را پیاده می‌کند و علی‌گونه در معرکه‌های مرگ و حیات به آغوش گرداب خطر فرو می‌رود و در طوفان‌های سهمناک سرنوشت، حسین‌وار به استقبال شهادت می‌تازد و پرچم خونین تشیع را در برابر جبارترین ستم‌گران روزگار، صهیونیسم اشغال‌گر و هم‌دستان خونخوار آنها، راست‌گرایان «فالانژ»، به اهتزاز درمی‌آورد و از قلب بیروت سوخته و خراب تا قله‌های بلند کوه‌های جبل‌عامل و در مرزهای فلسطین اشغال شده از خود قهرمانی‌ها به یادگار گذاشته؛ در قلب محرومین و مستضعفین شیعه جای گرفته و شرح این مبارزات افتخارآمیز با قلمی سرخ و به شهادت خون پاک شهدای لبنان، بر کف خیابان‌های داغ و بر دامنه کوه‌های مرزی اسرائیل برای ابد ثبت گردیده است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران:

دکتر چمران با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران، بعد از ۲۳ سال هجرت، به وطن باز می‌گردد. همه تجربیات انقلابی و علمی خود را در خدمت انقلاب می‌گذارد؛ خاموش و آرام ولی فعالانه و قاطعانه به سازندگی می‌پردازد و همه تلاش خود را صرف تربیت اولین گروه‌های پاسداران انقلاب در سعدآباد می‌کند. سپس در شغل معاونت نخست‌وزیر در امور انقلاب شب و روز خود را به خطر می‌اندازد تا سریع‌تر و قاطعانه‌تر مسئله کردستان را فیصله دهد تا اینکه بالاخره در قضیه فراموش ناشدنی «پاوه» قدرت ایمان و اراده آهین و شجاعت و فداکاری او بر همگان ثابت می‌گردد.

در کردستان:

در آن شب مخوف پاوه، همه امیدها قطع شده بود و فقط چند پاسدار مجروح، خسته و دل‌شکسته در میان هزاران دشمن مسلح به محاصره افتاده بودند. اکثریت پاسداران قتل‌عام شده بودند و همه شهر و تمام پستی و بلندی‌ها به دست دشمن افتاده بود و موج نیروهای خونخوار دشمن لحظه به لحظه نزدیک‌تر می‌شد. باران گلوله می‌بارید و می‌رفت تا آخرین نقطه مقاومت نیز در خون پاسداران غرق گردد. ولی دکتر چمران با شهامت و شجاعت و ایثارگری فراوان توانست این شب هولناک را با پیروزی به صبح امید متصل کند و جان پاسداران باقی‌مانده را نجات دهد و شهر مصیبت‌زده را از سقوط حتمی برهاند. آنگاه فرمان انقلابی امام خمینی (ره) صادر شد. فرماندهی کل قوا را به دست گرفت و به ارتش فرمان داد تا در ۲۴ ساعت خود را به پاوه برساند و فرماندهی منطقه نیز به عهده دکتر چمران واگذار شد.

رزمندگان از جان گذشته انقلاب، اعم از سرباز و پاسدار به حرکت درآمدند و همه تجارب انقلابی، ایمان، فداکاری، شجاعت، قدرت رهبری و برنامه‌ریزی دکتر چمران در اختیار نیروهای انقلاب قرار گرفت و عالی‌ترین مظاهر انقلابی و

شکوه‌مندترین قهرمانی‌ها به وقوع پیوست و در عرض ۱۵ روز شهرها و راه‌ها و مواضع استراتژیک کردستان به تصرف نیروهای انقلاب اسلامی درآمد و کردستان از خطر حتمی نجات یافت و مردم مسلمان کرد با شادی و شغف به استقبال این پیروزی رفتند.

وزارت دفاع:

دکتر چمران بعد از این پیروزی بی‌نظیر به تهران احضار شد و از طرف رهبر عالیقدر انقلاب، امام خمینی(ره)، به وزارت دفاع منصوب گردید.

در پست جدید، برای تغییر و تحول ارتش از یک نظام طاغوتی، به یک سلسله برنامه‌های وسیع بنیادی دست زد که پاک‌سازی ارتش و پیاده کردن برنامه‌های اصلاحی از این قبیل است تا به یاری خدا و پشتیبانی ملت، ارتشی به وجود آید که پاسدار انقلاب و امنیت استقلال کشور باشد و رسالت مقدس اسلامی ما را به سرمنزل مقصود برساند.

مجلس:

دکتر مصطفی چمران در اولین دور انتخابات مجلس شورای اسلامی، از سوی مردم تهران به نمایندگی انتخاب شد و تصمیم داشت در تدوین قوانین و نظام جدید انقلابی، بخصوص در ارتش، حداکثر سعی و تلاش خود را بکند تا ساختار گذشته ارتش به نظامی انقلابی و شایسته ارتش اسلامی تبدیل شود. در یکی از نیایش‌های خود بعد از انتخاب نمایندگی مردم در مجلس شورای اسلامی، اینسان خدا را شکر می‌گوید: «خدایا، مردم آنقدر به من محبت کرده‌اند و آنچنان مرا از باران لطف و محبت خود سرشار کرده‌اند که به راستی خجلم و آنقدر خود را کوچک می‌بینم که نمی‌توانم از عهده آن به درآیم. خدایا، تو به من فرصت ده، توانایی ده تا بتوانم از عهده برآیم و شایسته این همه مهر و محبت باشم.»

وی سپس به نمایندگی رهبر کبیر انقلاب اسلامی در شورایی عالی دفاع منصوب شد و مأموریت یافت تا بطور مرتب گزارش کار ارتش را ارائه کند.

در خوزستان:

گروهی از رزمندگان داوطلب، به گرد او جمع شدند و او با تربیت و سازماندهی آنان، ستاد جنگ‌های نامنظم را در اهواز تشکیل داد. این گروه کم‌کم قوت گرفت و منسجم شد و خدمات زیادی انجام داد. تنها کسانی که از نزدیک شاهد ماجراهای تلخ و

شیرین، پیروزی‌ها و شکست‌ها، شهامت‌ها و شهادت‌ها و ایثارگری‌های آنان بودند، به گوشه‌ای از این خدمات که دکترچمران شخصاً مایل به تبلیغ و بازگویی آنها نبود، آگاهی دارند.

ایجاد واحد مهندسی فعال برای ستاد جنگ‌های نامنظم یکی از این برنامه‌ها بود که به کمک آن، جاده‌های نظامی به سرعت در نقاط مختلف ساخته شد و با نصب پمپ‌های آب در کنار رود کارون و احداث یک کانال به طول حدود بیست کیلومتر و عرض یک متر در مدتی حدود یک‌ماه، آب کارون را به طرف تانک‌های دشمن روانه ساخت، به طوری که آنها مجبور شدند چند کیلومتر عقب‌نشینی کنند و سدی عظیم مقابل خود بسازند و با این عمل فکر تسخیر اهواز را برای همیشه از سر به دور دارند. یکی از کارهای مهم و اساسی او از همان روزهای اول، ایجاد هماهنگی بین ارتش، سپاه و نیروهای داوطلب مردمی بود که در منطقه حضور داشتند. بازده این حرکت و شیوه جنگ مردمی و هماهنگی کامل بین نیروهای موجود، تاکتیک تقریباً جدید جنگی بود؛ چیزی که ابرقدرت‌ها قبلاً فکر آن را نکرده بودند. متأسفانه این هماهنگی در خرمشهر بوجود نیامد و نیروهای مردمی تنها ماندند. او تصمیم داشت به خرمشهر نیز برود، ولی به علت عدم وجود فرماندهی مشخص در آنجا و خطر سقوط جدی اهواز، موفق نشد ولی چندین بار نیروهایی بین دویست تا یک‌هزار نفر را سازماندهی کرده و به خرمشهر فرستاد و آنان به کمک دیگر برادران مقاوم خود توانستند در جنگی نابرابر مقابل حملات پیاپی دشمن تا مدت‌ها مقاومت کنند.

محرم ماه شهادت و پیروزی سوسنگرد:

پس از یأس دشمن از تسخیر اهواز، صدام سخت به فتح سوسنگرد دل بسته بود تا رویای قادسیه را تکمیل کند و برای دومین بار به آن شهر مظلوم حمله کرد و سه روز تانک‌های او شهر را در محاصره گرفتند و روز سوم تعدادی از آنان توانستند به داخل شهر راه یابند.

دکتر چمران که از محاصره تعدادی از یاران و رزمندگان شجاع خود در آن شهر سخت برآشفته بود، با فشار و تلاش فراوان خود و آیت‌الله خامنه‌ای، ارتش را آماده ساخت که برای اولین بار دست به یک حمله خطرناک و حماسه‌آفرین نابرابر بزند و خود نیز نیروهای مردمی و سپاه پاسداران را در کنار ارتش سازماندهی کرد و با نظمی نو و شیوه‌ای جدید از جانب جاده اهواز - سوسنگرد به دشمن یورش بردند. شهیدچمران پیشاپیش یارانش، به شوق کمک و دیدار برادران محاصره شده در سوسنگرد، به سوی این شهر می‌شتافت که در محاصره تانک‌های دشمن قرار گرفت. او سایر رزمندگان را به سوی دیگری فرستاد تا نجات یابند و خود را به حلقه محاصره دشمن انداخت؛ چون آنجا خطر بیشتر بود و او همیشه به دامان خطر فرو می‌رفت. در این هنگام بود که نبرد

سختی درگرفت؛ نیروهای کماندوی دشمن از پشت تانک‌ها به او حمله کردند و او همچون شیری در میدان، در مصاف با دشمن متجاوز از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر و از سنگری به سنگری دیگر می‌رفت. کماندوهای دشمن او را زیر رگبار گلوله خود گرفته بودند، تانک‌ها به سوی او تیراندازی می‌کردند و او شجاعانه بدون هراس از انبوه دشمن و آتش شدید آنها سریع، چابک، برافروخته و شادان از شوق شهادت در رکاب حسین(ع) و در راه حسین(ع). در روز قبل از تاسوعا، به آتش آنها پاسخ گفته و هر لحظه سنگر خود را تغییر می‌داد. در همین اثناء، هم‌رزم باوفایش به شهادت رسید و او یک‌تنه به نبرد حسین‌گونه خود ادامه می‌داد و به سوی دشمن حمله می‌برد. هرچه تنور جنگ گرم‌تر می‌شد و آتش حمله بیشتر زبانه می‌کشید، چهره ملکوتی او، این مرد راستین خدا و سرباز حسین(ع)، گلگون‌تر و شوق به شهادتش افزون‌تر می‌شد تا آنکه در حین «رقص چنین میانه میدان» از دو قسمت پای چپ زخمی شد. خون گرم او با خاک کربلای خوزستان درهم آمیخت و نقشی زیبا از شجاعت و عشق به شهادت و تلاش خالصانه در راه خدا آفرید و هنوز هم گرمی قطرات خون او گرمی‌بخش رزمندگان باوفای اسلام و سرخی خوش‌الهام‌بخش پیروزی نهایی و بزرگ آنان است.

با پای زخمی بر یک کامیون عراقی حمله برد. سربازان صدام از یورش این شیر میدان گریخته و او به کمک جوان چابک دیگری که خود را به مهلکه رسانده بود، به داخل کامیون نشست و با لبانی متبسم، دیگران را نوید پیروزی می‌داد. خبر زخمی شدن سردار پرافتخار اسلام، در نزدیکی دروازه سوسنگرد، شور و هیجانی آمیخته با خشم و اراده و شجاعت در یاران او و سایر رزمندگان افکند که بی‌محابا به پیش تاختند و شهر قهرمان و مظلوم سوسنگرد و جان چند صد تن رزمنده مؤمن را از چنگال صدامیان نجات بخشیدند. دکتر چمران با همان کامیونی که خود را به بیمارستانی در اهواز رسانید و بستری شد، اما بیش از یک شب در بیمارستان نماند و بعد از آن به مقر ستاد جنگ‌های نامنظم و دوباره با پای زخمی و دردمند به ارشاد یاران وفادار خود پرداخت. جالب اینجا بود که در همان شبی که در بیمارستان بستری بود، جلسه مشورتی فرماندهان نظامی (تیمسار شهیدفلاحی، فرمانده لشکر ۹۲، شهید کلاهدوز، مسئولین سپاه و سرهنگ محمد سلیمی که رئیس ستاد او بود)، استاندار خوزستان و نماینده امام در سپاه پاسداران (شهید محلاتی) در کنار تخت او در بیمارستان تشکیل شد و در همان حال و همان شب، پیشنهاد حمله به ارتفاعات الله کبر را مطرح کرد.

آغاز حرکت مجدد:

به رغم اصرار و پیشنهاد مسئولین و دوستانش، حاضر به ترک اهواز و ستاد جنگ‌های نامنظم و حرکت به تهران برای معالجه نشد و تمام مدت را در همان ستاد گذراند، در حالی که در کنار بسترش و در مقابلش نقشه‌های نظامی منطقه، مقدار پیشروی دشمن و حرکت نیروهای خودی نصب شده بود و او که قدرت و یارای به جبهه رفتن نداشت، دائماً به آنها می‌نگریست و مرتب طرح‌های جالب و پیشنهادات سازنده در زمینه‌های مختلف نظامی، مهندسی و حتی فرهنگی ارائه می‌داد. کم‌کم زخم‌های پای او التیام می‌یافت و او دیگر نمی‌توانست سکون را تحمل کند و با چوب زیربغل به پا خاست و بازهم آماده رفتن به جبهه شد. به دنبال نبرد بیست و هشتم صفر (پانزدهم دی‌ماه ۵۹) که منجر به شکست قسمتی از نیروهای مامد و فاجعه هویزه به بار آمد، دیگر تاب نشستن نیاورد، تعدادی از رزمندگان شجاع و جان بر کف را از جبهه فرسیده انتخاب کرد و با چند هلیکوپتر که خود فرماندهی آنها را بر عهده داشت، با همان چوب زیربغل دست به عملی بی‌سابقه و انتحاری زد. او در حالی که از درد جنگ به خود می‌پیچید و از ناراحتی می‌خروشید، آماده حمله به نیروهای پشت جبهه و تدارکاتی دشمن در جاده جفیر به طلایه شد که به خاطر آتش شدید دشمن، هلیکوپترها نتوانستند از سد آتش آنها از منطقه هویزه بگذرند و حمله هوایی دشمن هلیکوپترها را مجبور به بازگشت ساخت که وی از این بازگشت سخت ناراحت و عصبانی بود.

دیدار امام امت:

بالاخره در اسفند ماه ۵۹ چوب زیربغل را نیز کنار گذاشت و با کمی ناراحتی راه می‌رفت و همراه با هم‌رزمانش از یکایک جبهه‌های نبرد در اهواز دیدن کرد.

پس از زخمی شدن، اولین بار، برای دیدار با امام امت و عرض گزارش عازم تهران شد. به حضور امام رسید و حادثی را که اتفاق افتاده بود و شرح مختصر عملیات و پیشنهادات خود را ارائه داد. امام امت (ره) پدران و با ملاحظت خاصی به سخنانش گوش می‌داد، او و همه رزمندگان را دعا می‌کرد و رهنمودهای لازم را ارائه می‌داد.

دکتر چمران از سکون و عدم تحرکی که در جبهه‌ها وجود داشت دائماً رنج می‌برد و تلاش می‌کرد که با ارائه پیشنهادات و برنامه‌های ابتکاری حرکتی بوجود آورد و اغلب این حرکت‌ها را توسط رزمندگان شجاع و جان برکف ستاد نیز عملی می‌ساخت. او اصرار داشت که هرچه زودتر به تپه‌های الله‌اکبر و سپس به بستان حمله شود و خود را به تنگ چزابه که نزدیکی مرز است، رسانده تا ارتباط شمالی و جنوبی نیروهای عراقی و مرز پیوسته آنان قطع شود. بالاخره در سی‌ویکم اردیبهشت ماه سال شصت، با یک حمله هماهنگ و برق‌آسا، ارتفاعات الله‌اکبر فتح شد که پس از پیروزی سوسنگرد بزرگترین پیروزی تا آن زمان بود. شهید

چمران به همراه رزمندگان شجاع اسلام در زمرهٔ اولین کسانی بود که پای به ارتفاعات الله اکبر گذاشت؛ درحالی که دشمن زبون هنوز در نقاطی مقاومت می کرد. او و فرماندهٔ شجاعش ایرج رستمی، دو روز بعد، با تعدادی از جان برکفان و یاران خود توانستند با فداکاری و قدرت تمام تپه های شحیطیه (شاهسوند) را به تصرف درآوردند، درحالی که دیگران در هاله ای از ناباوری به این اقدام جسورانه می نگریستند.

پس از پیروزی ارتفاعات الله اکبر، اصرار داشت نیروهای ما هرچه زودتر، قبل از اینکه دشمن بتواند استحکاماتی برای خود ایجاد کند، به سوی بستان سرازیر شوند که این کار عملی نشد و شهیدچمران خود طرح تسخیر دهلاویه را با ایثار و گذشت و فداکاری جان بر کف ستاد جنگ های نامنظم و به فرماندهی ایرج رستمی عملی ساخت.

فتح دهلاویه، در نوع خود عملی جسورانه و خطرناک و غرورآفرین بود. نیروهای مؤمن ستاد پلی بر روی رودخانهٔ کرخه زدند، پلی ابتکاری و چریکی که خود ساخته بودند. از رودخانه عبور کردند و به قلب دشمن تاختند و دهلاویه را به یاری خدای برگ فتح کردند. این اولین پیروزی پس از عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا بود که به عنوان طلوع پیروزی های دیگر به حساب آمد. در سی ام خردادماه سال شصت، یعنی یک ماه پس از پیروزی ارتفاعات الله اکبر، در جلسهٔ فوق العاده شورایی عالی دفاع در اهواز با حضور مرحوم آیت الله اشراقی شرکت و از عدم تحرک وسکون نیروها انتقاد کرد و پیشنهادات نظامی خود، از جمله حمله به بستان را ارائه داد.

این آخرین جلسهٔ شورایی عالی دفاع بود که شهیدچمران در آن شرکت داشت و فردای آن روز، روز غم انگیز و بسیار سخت و هولناکی بود.

به سوی قربانگاه:

در سحرگاه سی و یکم خردادماه شصت، ایرج رستمی فرمانده منطقه دهلاویه به شهادت رسید و شهید دکترچمران به شدت از این حادثه افسرده و ناراحت بود. غمی مرموز همه رزمندگان ستاد، بخصوص رزمندگان و دوستان رستمی را فرا گرفته بود. دسته ای از دوستان صمیمی او می گریستند و گروهی دیگر مبهوت فقط به هم می نگریستند. از در و دیوار، از جبهه و شهر، بوی مرگ و نسیم شهادت می وزید و گویی همه در سکوتی مرگبار منتظر حادثه ای بزرگ و زلزله ای وحشتناک بودند. شهیدچمران، یکی دیگر از فرماندهانش را احضار کرد و خود او را به جبهه برد تا در دهلاویه به جای رستمی معرفی کند و در لحظهٔ حرکت وی، یکی از

رزمندگان با سادگی و زیبایی گفت: «همانند روز عاشورا که یکایک یاران حسین(ع) به شهادت رسیدند، عباس علمدار او

(رستمی) هم به شهادت رسید و اینک خود او همانند ظهر عاشورای حسین(ع) آماده حرکت به جبهه است.»

همه اطرافیان هنگام خروج از ستاد با او وداع می کردند و با نگاه‌های اندوه‌بار تا آنجا که چشم می دید و گوش می شنید، او و

همراهانش را دنبال می کردند و غمی مرموز و تلخ بر دلشان سنگینی می کرد.

دکتر چمران، شب قبل در آخرین جلسه مشورتی ستاد، یارانش را با وصایای بی سابقه‌ای نصیحت کرده بود و خدا می داند که در

پس چهره ساکت و آرام ملکوتی او چه غوغا و چه شور و هیجانی از شوق رهایی، رستن از غم و رنج‌ها، شنیدن دروغ و تهمت‌ها

و دم‌برنیاوردن‌ها و از شوق شهادت برپا بود. چه بسیار یاران باوفای او به شهادت رسیده بودند و اینک او خود به قربانگاه

می رفت. سال‌ها یاران و تربیت‌شدگان عزیزش در مقابل چشمانش و در کنارش شهید شدند و او آنها را بر دوش گرفت و خود در

اشتیاق شهادت سوخت، ولی خدای بزرگ او را در این آزمایش‌های سخت محک می زد و می آزمود، او را هر چه بیشتر می گذاخت

و روحش را صیقل می داد تا قربانی عالیتیری از خاکیان را به ملائک معرفی نماید و بگوید: انی اعلم مالاتعلمون. «من چیزهایی

می دانم که شما نمی دانید.»

به طرف سوسنگرد به راه افتاد و در بین راه مرحوم آیت‌الله اشراقی و شهید تیمسار فلاحی را ملاقات کرد. برای آخرین بار یکدیگر

را بوسیدند و بازهم به حرکت ادامه داد تا به قربانگاه رسید. همه رزمندگان را در کانالی پشت دهلاویه جمع کرد، شهادت

فرمانده‌شان، ایرج رستمی را به آنها تبریک و تسلیت گفت و با صدایی محزون و گرفته از غم فقدان رستمی، ولی نگاهی عمیق

و پرنور و چهره‌ای نورانی و دلی والامال از عشق به شهادت و شوق دیدار پروردگار، گفت: «خدا رستمی را دوست داشت و برد و

اگر ما را هم دوست داشته باشد، می برد.»

خداوند ثابت کرد که او را دوست می دارد و چه زود او را به سوی خود فراخواند.

شهادت:

سخنش تمام شد، با همه رزمندگان خداحافظی و دیده‌بوسی کرد، به همه سنگرها سرکشی نمود و در خط مقدم، در نزدیک‌ترین

نقطه به دشمن، پشت خاکریزی ایستاد و به رزمندگان تأکید کرد که از این نقطه که او هست، دیگر کسی جلوتر نرود، چون

دشمن به خوبی با چشم غیرمسلح دیده می شد و مطمئناً دشمن هم آنها را دیده بود. آتش خمپاره که از اولین ساعات بامداد

شروع شده بود و علاوه بر رستمی قربانی‌های دیگری نیز گرفته بود، باریدن گرفت و دکتر چمران دستور داد رزمندگان به سرعت

از کنارش متفرق شوند و از هم فاصله بگیرند. یارانش از او فاصله گرفتند و هر یک در گودالی مات و مبهوت در انتظار حادثه‌ای جانکاه بودند که خمپاره‌ها در اطراف او به زمین خورد و با اصابت یکی از خمپاره‌های صدامیان، یکی از نمونه‌های کامل انسانی که مایهٔ مباحث خداوند است، یکی از شاگردان متواضع علی(ع) و حسین(ع)، یکی از عارفان سالک راه حق و حقیقت و یکی از ارزشمندترین انسان‌های علی‌گونه و یکی از یاران باوفای امام‌خمینی(ره) از دیار ما رخت برپست و به ملکوت اعلی پیوست.

ترکش خمپارهٔ دشمن به پشت سر دکتر چمران اصابت کرد و ترکش‌های دیگر صورت و سینهٔ دو یارش را که در کنارش ایستاده بودند، شکافت و فریاد و شیون رزمندگان و دوستان و برادران باوفایش به آسمان برخاست. او را به سرعت به آمبولانس رساندند. خون از سرش جاری بود و چهرهٔ ملکوتی و متبسم و در عین حال متین و محکم و موقر آغشته به خاک و خونش، با آنکه عمیقاً سخن‌ها داشت، ولی ظاهراً دیگر با کسی سخن نگفت و به کسی نگان نکرد. شاید در آن اوقات، همانطوری که خود آرزو کرده بود، حسین(ع) بر بالینش بود و او از عشق دیدار حسین(ع) و رستن از این دنیای پر از درد و پیوستن به روح، به زیبایی، به ملکوت اعلی و به دیار مصفای شهیدان، فرصت نگاهی و سخنی با ما خاکیان را نداشت.

در بیمارستان سوسنگرد که بعداً به نام شهید دکترچمران نامیده شد، کمک‌های اولیه انجام شد و آمبولانس به طرف اهواز شتافت، ولی افسوس که فقط جسم بی‌جانش به اهواز رسید و روح او سبکبال و با کفنی خونین که لباس رزم او بود، به دیار ملکوتیان و به نزد خدای خویش پرواز کرد و ندای پروردگار را لبیک گفت که: «ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»

از شهادت انسان‌ساز سردار پرافتخار اسلام، این فرزند هجرت و جهاد و شهادت و اسوه حرکت و مقاومت، نه تنها مردم اهواز و خوزستان بلکه امت مسلمان ایران و شیعیان محروم لبنان به پا خاستند و حتی ملل مستضعف و زاده دنیا غرق در حسرت و ماتم گردیدند.

امواج خروشان مردم حق‌شناس ما، خشمگین از این جنایت صدام و اندوهبار و اشک‌آلود، پیکر پاک او را در اهواز و تهران تشییع کردند که «انالله و انا الیه راجعون.»

بلی، این چنین زندگی سراسر تلاش و مبارزهٔ خالصانه و عارفانه در راه خدای او آغاز گشت و این چنین در کربلای خوزستان در جهاد و نبرد رویاروی علیه باطل، حسین‌گونه به خاک شهادت افتاد و به ملکوت اعلی عروج کرد و به آرزوی دیرین خود که قربانی شدن عاشقانه در راه خدا بود، نایل گشت. خدایش رحمت کند و او را با حسین(ع) و شهدای کربلا محشور گرداند.

والسلام علی من اتبع الهدی